

بررسی بحران‌ها

سلسله میزگردهای تخصصی سینمای ایران (۱۱)
بخش دوم و آخر

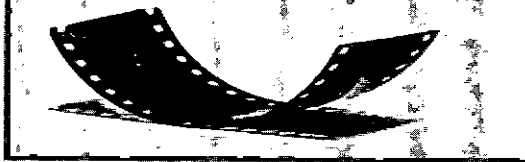
سینمای پاستوریزه!

دیدن یا ندیدن فیلم رفراندوم است

لطفی: آقای الوند، آیا شما به وجود جریان‌های سازماندهی شده که فرهنگ این مملکت که سینما هم جزئی از آن است را هدف قرار داده، اعتقاد دارید یا نه؟
الوند: در ابتدا خوشحالم از این که چنین جلسیه‌ی تشکیل شده، هر چند به این که چنین جلساتی بتوانند مشکلی را حل بکنند امید ندارم. نکته‌ی خوشایند این جلسه حضور بچه‌هایی است که سینماگران واقعی سینمای ما هستند از نظر من فیلمسازان ما دو دست‌اندن واقعی و غیرواقعی؛ واقعی از آن جهت که زاد و ولد طبیعی در سینما بستر کار این بچه‌هاست، یعنی تهیه‌کننده‌ی بچه‌هایی که من این‌جا می‌بینم در واقع خود مردم هستند سرمایه‌ی این بچه‌ها از طریق فروش بلیت تأمین می‌شود، از این نظر آن‌ها را واقعی می‌دانم؛ می‌توانند نظریات عام و خاصی ارائه کنند که مبتنی بر تجربیات خودشان است. آقای صدرعاملی کمی دیرتر ولی ما سه نفر از رسوبات بد یا خوب سینمای گذشته هستیم و تصور می‌کنم فقط چند نفر مثل من، آقای فخیخیزاده و آقای داوودنژاد می‌توانند این سینما را با سینمایی که در گذشته بود مقایسه کنند و نتایج خوب یا بد آن را بیرون بکشند و ترسیم کنند که اگر انقلاب نمی‌شد، سینمای ما در سال ۱۳۵۶ به سال ۱۳۸۷ که می‌رسید چگونه سینمایی بود و انقلاب و جریان‌های بعدی آن چه گلی به سر این سینما زد و یا چه بلایی به سر آن آورد. نکته‌ی کوچکی را خدمت‌تان عرض می‌کنم من در شیراز در حال ساختن فیلمی بودم، یک آقای از طرف وزارت ارشاد شیراز به ما کمک می‌کرد. انسان بسیار مؤمن، مسلمان و متعهدی بود؛ از هفت صبح مانند یک دستیار و فرد مسئول در گروه کار می‌کرد. یک پای او کمی مشکل داشت و جای دو سوراخ هم روی گلویش بود با این که یک کارمند ساده‌ی وزارت ارشاد بود، استاندار، شهردار و غیره همه از او حرف‌شنوی داشتند تا حدی که توانست حافظیه را با آن خیل عظیم جمعیت برای ما ببندد تا ما به کارمان برسیم. با این که مؤمن بود من نماز خوانتم او را نمی‌دیدم تا این که متوجه شدم زمان‌هایی را به عبادت می‌گذراند که کسی متوجه او نیست. من شیفته‌ی شخصیت او شده بودم. در پایان سفر بود که از او پرسیدم، چرا این‌قدر به من محبت و رسیدگی کردی؟ او گفت که حدیثی از پیامبر هست که من را به این کار تکلیف می‌کند، هر چند این حدیث را به هنرمندان نمی‌گویند که رویشان زیاد نشود! از او پرسیدم که حدیث چیست؟ گفت، روایت است که پیامبر

با حضور مهمانان گرامی آقایان:

مهدی فخیخیزاده: نویسنده و کارگردان سینما و تلویزیون
سیروس الوند: نویسنده و کارگردان سینما
علی‌رضا داوودنژاد: نویسنده و کارگردان سینما
رسول صدرعاملی: نویسنده و کارگردان سینما
جبار آذین: روزنامه‌نگار و منتقد سینما و تلویزیون
محمدرضا لطفی: مجری جلسات
و خانم سارا شیخ: عکاس



اکرم (ص) با صحابه از صحرای سوزانی عبور می‌کردند، به مردی برخوردند که روی شن‌های صحرا تصویر گلی را نقش کرده بود. پیامبر (ص) می‌روند و برای او آب خنک می‌یزند تا از او رفع خستگی شود. وقتی صحابه علت این کار را جویا می‌شوند، حضرت (ص) می‌فرمایند: «او کاری را کرده که از دست من ساخته نیست. او در میان صحرا گل درست کرده است ولی من نمی‌توانم. ارزش چنین انسانی کمتر از ارزش من نیست!» من هم می‌خواستم برای تو که هنرمندی کمکی بوده باشم! به او گفتم، حالا از کجا فهمیدی که من هنرمندم؟! گفت که برخی از کارهایت مانند زودتر از همه آمدن و دیرتر از همه رفتن، غذا خوردن با کارگران و عوامل صحنه و غیره با خصایص هنرمندان هم‌خوانی دارد من هم خواستم برای عمل به حدیث و آخرت خود کاری کرده باشم. طی این سی سال ما هیچ‌وقت چنین حدیثی را نشنیده‌ایم! چیزی که آن مرد می‌دانست حتماً دیگرانی هم هستند که می‌دانند یا چیزهای مشابه آن را. شأن و منزلت هنرمند طی این سی سال یک بار از نگاه مذهب ما تعریف نشد! تنها برای این که زمانی هنرمندانی پیدا نشوند که زیاده‌خواهی نکنند!

الوند: این مطلب را این‌جا داشته باشید. وقتی به حرف‌های او فکر کردم خیلی حالم بد شد، چرا که هیچ کلام از افرادی که بر ما حکومت کردند و به نحوی در حوزهای دولتی و غیردولتی، مقررات ما را در دست داشتند حتی یک بار هم این شأن و منزلت را برای ما تعریف نکردند. مطلب دیگری که هست این است که عموماً دولت‌ها علاقه‌مند به پرسش از مردم نیستند مگر این که نیاز به یک همه‌پرسی باشد، آن هم به نیت این که به پاسخ روشنی که از پیش در ذهنشان وجود دارد برسند! چون احتمال می‌رود خدای ناکرده این همه‌پرسی منجر به یک پاسخی شود که مطلوب آن دولت نیست، ولی کار هنر و رسانه، به‌ویژه سینما، مرتباً همه‌پرسی است؛ همه‌پرسی غیرمستقیم هر فیلم در واقع یک رفراندوم است. مردم با استقبال از یک فیلم در واقع به دولت‌ها پاسخ می‌دهند که ما این فیلم را دوست داریم. ندیدن یک فیلم هم یک پاسخ و رفراندوم است. ما باید توجه کنیم که چرا زمانی مردم کشور ما به جبهه می‌رفتند ولی حتی همان‌ها حاضر نیستند برای دیدن فیلم‌های جنگی به سینما بروند؟! چرا برخی فیلم‌ها را که ماجرای آن‌ها در بالای شهر می‌گذشت دوست داشتند؟ از این سو ما به عنوان متولیان هنر پیوسته

مهدی فخیمزاده:
توقعات مردم از
سینما مشخص
است، اما سینما
توانایی بازگو کردن
هر مطلبی را ندارد



زدند و فرمودند قبل از کار هنری هیچ‌گونه اعمال سانسوری اصلاً درست نیست. شرعی و اخلاقی نیست قبل از این که هنرمندی بخواهد کار خودش را شروع کند، شما بخواهید او را سانسور کنید ممکن است نتیجه‌ی کار عکس تصور شما و بسیار هم به نفع جامعه باشد مناسبات داخلی خودمان هم نابرابر است و منصفانه نیست. اگران فیلمها و تقسیم سینماها هیچ کدام عادلانه نیست و این‌ها را به روشنی می‌بینیم! از یک فیلم بی‌نهایت تبلیغ پخش می‌شود، از فیلم دیگر اصلاً تبلیغی پخش نمی‌شود. یک فیلم باید در چند جبهه بجنگد؟! این هم از تلویزیون، بازار خارج، بیلبوردی که در خیابان نصب می‌شود و غیره. مجموعه‌ی این‌ها یک گرفتاری درست کرده، که هیچ کس به اندازه‌ی قدرتی که دارد نمی‌تواند کار کند. من کم‌کم به این نتیجه می‌رسم که سینمای ما به تهیه‌کننده نیازی ندارد. سینمای ما به سرمایه و رانت نیاز دارد شما وقتی می‌بینید آقای حاتمی‌کیا بعد از ساخت چندین کار، در فیلم به نام پدر خودش تهیه‌کننده است و مجیدی در اکثر کارهایش تهیه‌کننده‌ی فیلم خودش است، دیگر تفاوتی نمی‌کند، انگار تهیه‌کننده همان سرمایه‌گذار است. در سال ۱۳۵۶ توده‌ی مردم به این نتیجه رسیده بودند که فقط آغاسی خواننده نیست، شجریان هم خواننده است؛ دریافته بودند که فقط فردین و ملک‌مطیعی بازیگر نیستند، پرویز فنی‌زاده و مهدی فخیمزاده هم بازیگرند هر چند جذابیت فیزیکی زیادی نداشتند و ندارند در آن سال بهترین بازیگر تلویزیون آقای فخیمزاده و بهترین بازیگر سینما آقای فنی‌زاده بود. این مسئله یک موفقیت برای کار هنری و کار سینما بود که مردمی که اکثراً جذابیت‌های فیزیکی یک بازیگر برایشان مهم است به امثال فنی‌زاده و فخیمزاده رأی بدهند. ما از این نظر در حال حاضر از سال ۱۳۵۶ عقب‌تر هستیم.

رسالت دولت و هنرمندان

لطفی: این رسالت را چه کسی باید انجام بدهد؟ یعنی دولت باید مردم را به سمت و سویی هدایت کند که بفهمند تنها فلائی و بهمانی نیستند که خوانندگی می‌کنند یا...

الوند: در حال حاضر اگر دولت خودش را کنار بکشد، بالاترین لطف را به سینما کرده است؛ فقط یک یا دو سال مناسبات کار ما را به دست خودمان بسپارد و خودش را کنار بکشد. من اگر بخواهم راه حل ارائه دهم، اولین راه حل این است که سینما یک سال تعطیل شود. بنشینیم و ببینیم که این حضور دولت در نهایت تا کجاست؛ تا کجا قانونی، شرعی و اخلاقی است

فیلمها را اصلاح می‌کنیم ولی جامعه را اصلاح نمی‌کنیم! در فیلمها حجاب تا ابرو می‌آید، اما در واقعیت حجاب از رستگاه مو رد می‌شود! ما ممنوع می‌شویم که لباس چین تن بازیگر بکنیم و همین خواهر عزیزی که دارد از ما عکس می‌گیرد چین پوشیده است. می‌گویند سلوار چین نبوسید چون تحفه‌ی غرب است، پس این گوشی تلفن همراهی که در دست همهی ما است تحفه‌ی غرب نیست؟! در تلویزیون هم همین‌طور است! بازیگر لباس چین نباید بپوشد یا یک فشار بیمارگونه‌ی وجود دارد که هر کس نقش منفی بازی می‌کند باید اسم ایرانی داشته باشد اسم نقش‌های منفی جمشید، خشایار، کوروش و داریوش است! آقای فرهنگ یک بار حرف جالبی زد؛ ایشان گفتند صفحات حوادث روزنامه را ورق بزنید و ببینید چند تا داریوش و کوروش قاتل پیدا می‌کنید؟! چند کوروش قاچاقچی داریم؟! وقتی این مسایل را می‌بینیم شک می‌کنیم که شاید آقای داوودنژاد درست می‌گوید. من آدم بدبینی نیستم، همیشه خوش‌بینی در من وجود دارد که در فیلمهایم هم منعکس است، ولی فکر می‌کنم نکنند این یک قرار جمعی است! همه جا هم همین‌طور است. سینمای ما یک سینمای گرفتار است؛ سینمای خفت، مبتذل و عقب‌افتاده نیست، اسیر است. این اسارت در تمامی مناسبات آن وجود دارد. سینمای ما گرفتار یک ممیزی رسمی و یک ممیزی غیررسمی است. ما از یک وزارتخانه می‌توانیم پروانه‌ی ساخت بگیریم ولی از طرفی چند وزارتخانه‌ی دیگر می‌توانند فیلم ما را پایین بکشند! در حالی که هنگام صدور پروانه‌ی ساخت به هیچ وجه نزدیک ما نبودند. یک ممیزی غیررسمی هم داریم که موقع تقسیم غنایم پیش می‌آید. تقسیم امکانات مانند همان تقسیم غنایم است. ما درست مانند یک گروه دوندانیم که یک نفر با تیانچه آماده است شلیک کند تا بدویم. در همان ابتدای مسابقه، مجیدی ۱۵ متر جلوتر از همه ایستاده! صدرعاملی را ممکن است ۱۰ متر جلوتر نشانند. من، فخیمزاده و داوودنژاد از همه عقب‌تریم! از همان اول من باید ۱۵ متر پیش‌تر بودم که تازه همسنگ بشویم! چه‌طور است که یک نفر ۱۵ متر از بقیه جلوتر است؟! بودجه و امکانات نامحدود به او دادند. فیلمنامه‌ی ما را ۸۰ نفر خواندند ولی مال او را اصلاً نخواندند. بازیگرهای فخیمزاده از سر تا پا باید چک بشوند اما با بازیگران او به هیچ وجه کاری ندارند. اگر من مجیدی را مثال می‌زنم برای روشن‌تر شدن موضوع است. سینماگر متکی به این امکاناتی است که این‌طور ناعادلانه تقسیم می‌شود. سینما متکی به خلاقیت است. رهبر انقلاب هم در جلسهی که با کارگردانان داشتند به این مطلب اشاره فرمودند ولی کسی توجهی نکرد! ایشان به صراحت حرف بسیار زیبایی



جبار آذین:

دیگر نمی‌شود بچه‌های بد، بچه‌های زخمی و زندگی زخمی ساخت و صرفاً باید بچه‌های الکی خوش، بچه‌های پاستوریزه و زندگی عاشقانه‌ی هندی ساخت!

که این افراد از ایدئولوژی دارند. ایدئولوژی مانع از این نیست که شما کار سالم انجام دهید و از ابزار و امکانات استفاده‌ی درست و صحیح کنید اما زمانی که برداشت، سلیقه‌ی و غیرکارشناسانه باشد ماجرا به کلی فرق می‌کند. چیزی که در این سال‌ها اتفاق افتاده و می‌افتد، حاصل و تلقی همین نگاه دگم و انحصارگر است که می‌خواهد بر همه‌ی کارها خودش نظارت و آن‌ها را رهبری کند. به خاطر همین در همه‌ی مسایل دخالت می‌کند و نتیجه‌ی آن هرج و مرجی است که شاهد آن هستیم. هرچند در این نگاه به‌ویژه در این ۲ سال اخیر تغییراتی ایجاد شده است، ولی این تغییرات سمت و سوی تحول ندارد. زمانی می‌گفتند ما بودجه و امکانات را فقط به فیلم‌های مذهبی و معناگرا می‌دهیم و هر کس بخواهد غیر از این کار کند در سینمای ایران جایی ندارد و بودجه را هم تنها به این دسته اختصاص داده بودند. در حالی که الآن بیش‌تر فیلم‌هایی که بر پرده‌ی سینما وجود دارد با آن چه که آن‌ها شعار می‌دادند مغایرت کامل دارد. به قول آقای دلوودنژاد این جریان از پایه با تفکر مشکل دارد و نمی‌خواهد واقعیت‌ها به نمایش دربیانند. به همین دلیل هر کسی در مسیر آن‌ها باشد مورد حمایت قرار می‌گیرد. راه حل این مشکل، همان‌طور که آقای الوند هم به آن اشاره کردند این است که سینما توسط طیف نخبه‌ی بخش خصوصی اداره شود، دولت هم امور نظارت و پیگیری و غیره را انجام دهد؛ شاید سینمای ما از وضعیت فعلی که بهترین فیلمسازان ما خانه‌نشین شده‌اند و نمی‌توانند کار کنند خارج شود اما من شک دارم که چنین اتفاقی بیفتد. چون نگاه فعلی هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد که سینما توسط بخش خصوصی یا با همکاری فعال و سازنده‌ی آن اداره شود. دولت باید تکلیف را مشخص کند؛ در یک دوره‌ی فیلم عرفانی را علم می‌کند، در یک دوره‌ی فیلم جنگی حمایت می‌کند، روزگاری از فیلم‌های خانوادگی استقبال می‌کند و حالا هم که ... تکلیف چیست؟! سینماگر ما به کدام ساز باید برقصد؟ مردم به کدام سمت رو بیاورند؟ منتقدان تا کی به نفع فرهنگ و باورها نواقص و اشتباهات مسئولان و کج‌روهای سینما را نادیده بگیرند؟ فردا دیر است، امروز باید تکان خورد.

که توی هر سوراخی دست می‌کنند! اول شروع کردند کارگردان درست کردن! کجای دنیا این قصه را می‌بینیم که کسی با دوربین ۲۵ تجربه بکند؟! هیچ جای دنیا نمی‌بینیم که کسی روز شنبه کارمند بانک باشد و روز دوشنبه کارگردان سینما! از شنبه تا دوشنبه چه اتفاقی افتاده، من که نفهمیدم! تهیه‌کننده و کارگردان به این صورت فرلوان داریم! شما به راحتی می‌توانید عضو کانون کارگردانان بشوید! یک فیلم ۲۵ بسازید و آن فیلم پروانه‌ی نمایش بگیرید. این را هم برای این گذاشته‌اند که ارشاد و دولت هویت کارگردان را تأیید کنند. ما دست کم ۴۰۰ نفر را داریم که یک فیلم ساخته باشند اما در عمل ۵۰ - ۴۰ نفر به‌طور مستمر کار می‌کنند! این ۳۰۰ - ۲۵۰ نفر دیگر کجا هستند؟ آن‌ها هم کارگردان‌اند! نمی‌توانیم بگوییم چه کسی مقصر است. تماشاگر را همه‌ی ما با هم پرورش دادیم و به این جا رساندیم که وقتی بازیگر اصلی با زیرشلواری خودش را داخل حوض می‌اندازد، هم می‌خندد! یعنی صحنه‌ی معروف و تیییکال ۴۰ سال پیش سینمای ایران! من اسم نمی‌برم ولی در فیلمی این صحنه را دیدم. این تمهیدی برای گرفتن خنده از تماشاگر سینمای دهه‌ی ۴۰ است. این منتقدانی که این قدر داعیه‌ی رهبری و سلیقه‌سازی دارند، جواب بدهند که چگونه این سلیقه را ساخته‌اند. همه‌ی ما مقصریم، برای مثال تلویزیون در ۳ - ۲ سال اخیر در تخریب سلیقه‌ی مردم بسیار کوشش کرده است و مهم‌تر از این سلیقه‌ی تلویزیونی ایجاد شده، ریایی است که همه می‌کنند! چون ما یک جامعه‌ی آرمانی نداریم، می‌خواهیم ادای یک جامعه‌ی آرمانی را دریاوریم. حتی سفارش می‌شود که جامعه‌ی آرمانی به نمایش درآید و این مسئله اولین خطری که ایجاد می‌کند غفلت از جامعه‌ی واقعی است. مسایل و مشکلات مردم در جامعه‌ی واقعی وجود دارد. نه جامعه‌ی آرمانی؛ من باید دوربینم را به سمت جامعه‌ی واقعی بگیرم.

سینماستیزان!

آذین: آن چه دوستان گفتند واقعیت‌های تلخ، دردناک و ملموس سینمای ایران است. دوستان از جریانی صحبت کردند که به رغم شعارهایی که داده می‌شود، از فرهنگ‌سازی جلوگیری می‌کند. در سینما نفوذ این جریان مشخص‌تر است. این چه جریانی است؟ دوستان دیگر کم‌تر به این مورد اشاره کردند. واقعیت این است که جدای از بچه‌هایی که در بخش‌های مختلف سینما کار می‌کنند و دارای نظرات و دیدگاه‌های مختلفی هستند، کسانی هم وجود دارند که نظرهای عمدتاً سلیقه‌ی و غیرکارشناسانه‌ی آن‌ها به سینما و فرهنگ دیکته می‌شود؛ کسانی که برخی پست‌های مدیریتی سینما را بر عهده دارند. طی این سال‌ها غیر از یکی - دو نفری که دوستان هم اشاره کردند که با سینما کمابیش مانوس بودند و مسایل و مشکلات سینما را می‌شناختند، کسانی بر مصدر سینما قرار گرفتند که به خاطر سلیقه‌مداری بدترین ضربات را به پیکره‌ی سینما زدند. مسایلی چون ممیزی، پخش نشدن عادلانه‌ی امکانات و ورود و حضور افراد مدعی سینماگری در بین اهالی سینما، از عوارض حضور این اشخاص است. مشکلات موجود نشأت گرفته از دیدگاه‌های خاصی است که در سینما اعمال می‌شود. البته این‌ها جدای از مشکلات اجتماعی است که نه تنها سینما، بلکه بخش‌های دیگر جامعه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. نگاهی که به سینما و جامعه‌ی سینمایی اعمال و دیکته می‌شود، نگاهی است که به نادرستی خود را به ایدئولوژی وصل کرده است. این نگاه سلیقه‌ی می‌گوید اگر کسی می‌خواهد در ایران کار فرهنگی کند، باید بر اساس قوانینی که «من» فکر می‌کنم درست است عمل کند. در اصل این برداشت نادرستی است



رسول صدرعاملی:

تا به حال اتفاق نیفتاده یک عاشقانه‌ی خوب و واقعی بین یک دختر و پسر ساخته شود؛ پس کاربرد فیلم عاشقانه چیست؟

شوک در مسئولیت سینما

فخیمزاده: سینما مانند یک موجود زنده است؛ همه‌ی اجزای آن در یک ارتباط دیالکتیک با هم قرار دارند، اگر پخش آن آسیب ببیند تولید هم آسیب می‌بیند مشکل آن هم تنها با پول حل نمی‌شود. خیلی از مسئولان رفته و از اطراف پول قرض کرده و به سینما تزریق کرده‌اند، ولی همین کار باعث ایجاد تورم و بالا رفتن دستمزدها شده است. خیلی از مسئولان هم که سال‌ها مسئولیت فرهنگی یک نهادی را داشته‌اند وقتی وارد سینما می‌شوند دچار شوک می‌گردند به عنوان مثال رییس یک شبکه‌ی تلویزیونی را در نظر بگیرید. ریاست یک شبکه‌ی تلویزیونی کار سختی است، ولی نه به سختی کاری مانند معاونت سینمایی. آن‌جا فیلمی که ساخته می‌شود مال تو است، بخوای آن را پخش می‌کنی و نخواهی نمی‌کنی، اما این‌جا معلوم نیست فیلم مال تو است یا نیست! جلوی آن را بگیری یک مسئله می‌شود، ره‌ایش کنی مسئله‌ی دیگر گریبان‌ت را می‌گیرد. مسئولیت فرهنگی کاری است که ظاهر ساده‌ی دارد ولی بسیار پیچیده و مشکل است. حتی کسانی هم که مسئولیت فرهنگی نهادهای دیگری را داشته‌اند در مواجهه با مسئولیت فرهنگی سینما دچار شوک و بلاتکلیفی می‌شوند فرض کنید که بخواییم به شکل علت و معلولی با این قضیه برخورد کنیم. در نظام جمهوری اسلامی به عنوان مثال در زمینه‌ی علم، آرمان‌خواهی یکی از ویژگی‌های نظام ما بوده است. جمهوری اسلامی در زمینه‌ی نانو تکنولوژی که سمیناری هم در تهران داشته از رتبه‌ی ۳۶ به رتبه‌ی ۱۵ صعود کرده و الآن در حال توجیز کردن برای رسیدن به رتبه‌ی زیر ۱۰ در سال ۲۰۱۰ است. علم نانو در زمینه‌ی پزشکی و نظامی می‌تواند کاربرد داشته باشد و دستیابی به این رتبه‌ها در زمینه‌ی اتمی یا علم نانو شگفتی‌آفرین است. چه اتفاقی می‌افتد که در این جامعه‌ی آرمانی از لحاظ علمی به این شکل پیشرفت حاصل می‌شود ولی در زمینه‌ی هنر با چنین موانعی دست به گریبان هستیم؟

به نظر من علم، واقعیت را به آرمان‌خواهان تحمیل می‌کند وقتی کسی وارد علم می‌شود مجبور است با واقعیت‌ها کنار بیاید، اما در زمینه‌ی هنر واقعیت‌ها پنهان است. من در این مورد که یک دستی می‌خواهد هنر و

فرهنگ را تخریب کند با آقای داوودنژاد موافق نیستیم، به نظر من این آرمان‌خواهی است که این تخریب را به وجود می‌آورد. آرمان‌خواهی با علم کنار می‌آید اما با واقعیت‌های ملموس هنر نمی‌تواند کنار بیاید و وقتی نمی‌تواند شاهد تبعات آن به شکل فعلی هستیم. مگر ما آرمان‌خواهی مانند مخملباف را با آن شعارهای تند و تیز در کشورمان نداشتیم؟! اما وقتی که همین شخص به صورت عملی درگیر کار هنری شد چه اتفاقی افتاد؟! چند شب پیش من و علی‌رضا داوودنژاد در جلسه‌ی دیدار کارگردانان با رییس‌جمهور بودیم. همین آقای دهنمکی که زمانی یکی از آرمان‌خواهان بود، در حال حاضر به واقع‌گرایی روی آورده است و حرفه‌ای در آن جلسه می‌زد که خیلی جالب بود؛ به خاطر این که الآن جفت‌پاهای ایشان روی زمین قرار گرفته و عملاً درگیر ساخت فیلم شده است. بسیاری از مسئولان وقتی روی کار می‌آیند توپ پری دارند ولی موقع رفتن مانند بچه‌ها می‌شوند؛ چرا؟ به خاطر این که واقعیت را درک می‌کنند این بحثی بود که من و آقای بهشتی با هم داشتیم. ایشان می‌گفت، ما آرمان‌خواهانی هستیم که جفت‌پاهایمان روی زمین است ولی من می‌گفتم، پاهای آرمان‌خواه نمی‌تواند روی زمین باشد. همین سنت‌های آرمان‌خواهی گذشته است که اکنون ما درگیر و مبتلای به آن شدیم. من معتقدم آن‌ها اتفاقاً نمی‌خواهند تخریب کنند، بلکه می‌خواهند هنر را به اوج برسانند ولی راه این کار را نمی‌دانند به همین دلیل تبعیضاتی به وجود می‌آید که آقای الوند هم به آن‌ها اشاره کرد. دولت می‌خواهد از طریق دخالت، آرمان‌های خود را تیلور ببخشد؛ پول هم خرج می‌کند، فیلم هم می‌سازد ولی جواب نمی‌دهد. پیشرفت‌های ما در زمینه‌ی پزشکی حیرت‌انگیز است. پس همان‌طور که ما در زمینه‌ی علم باید بتوانیم با واقعیت‌ها مواجه شویم، باید بتوانیم در امور هنر هم با واقعیت‌ها روبه‌رو شویم. این سانسورها هم که آقای داوودنژاد به آن اشاره کرد به خاطر آرمان‌خواهی برخی مسئولان است. زمانی که سانسور کم است، طبعاً مسئول واقع‌گراتر است و زمانی که زیاد می‌شود مسئول آرمان‌گراتر است. البته وجود افرادی که سوعنیت دارند را نمی‌کنیم، ولی در کلیت سوعنیت نیست. هنر این خصلت را نمی‌پذیرد.

توقعات مردم ما از سینما مشخص است اما سینما توانایی بازگو کردن هر مطلبی را ندارد. یک زمانی این‌گونه عنوان می‌شد که عرفان وجه هنری اسلام است و به دلیل همین هنری بودن، سینمای عرفانی هم می‌توانیم داشته باشیم. زمانی که من ولایت عشق را می‌ساختم، شورای تاریخ اسلام بر این پروژه نظارت می‌کرد که آقایان معممین در آن حضور داشتند. آن‌ها به من فشار می‌آوردند که صحنه‌ی را که در آن شخصی به نام مهران به امام رضا (ع) توهین می‌کند را کارگردانی کنیم. در این روایت امام (ع) به یک پستی تکیه داده که عکس دو شیر روی آن نقش بسته است. بعد از این که امام (ع) نماز باران می‌خوانند و باران می‌آید، آن شخص به امام (ع) می‌گوید: «باران را طبیعت می‌بارد، اگر راست می‌گویی به این شیرها بگو که بیایند و مرا بخورند» که به فرمان امام (ع) چنین اتفاقی می‌افتد و مأمون هم که آن‌جا بوده از ترس غش می‌کند. این روایت را شیخ صلوق نقل کرده که راوی صدیق شیعه هم است. این روایت در سررد عهد عتیق هم هست. وقتی به این‌جا رسیدم من گفتم این کار را نمی‌کنیم. یکی از آن معممین به من گفتند شما می‌خواهید چنین صحنه‌ی را حذف کنید؟! به ایشان گفتم که سینما چنین توانی را ندارد. این صحنه در سینما کم‌مدتی می‌شود. بعد از اصرار ایشان من به آقای حیدریان گفتم که ایشان (معمم) بنویسند و امضا کنند تا من صحنه را کارگردانی کنم. چرا باید کاری کنیم که مردم بخندند؟! این کار توهین است. ما در سینما توان خلق چنین صحنه‌ی را نداریم؛ البته می‌شود با جلوه‌های ویژه آن را ساخت، ولی انیمیشن و غیرواقعی و خنده‌آور می‌شود.



علی رضا داوودنژاد: اگر خوب‌ها را بگویی عیبی ندارد، اما دوست ندارند بدی‌ها دیده شود

فیلم‌های ما را منام می‌بینند. می‌خواهند ما در فیلم‌هایمان جامعه‌ی سالمی درست کنیم. ما باید فیلم‌هایی بسازیم که هم مردم خوششان بیاید، هم انرژی هسته‌ی در آن‌ها حمایت شود و هم با آمریکا بجنگیم و خدادوستی و خلت‌رسی را در جامعه ترویج کنیم.

صدرعاملی: من در مراسم دعای کمیلی شرکت کرده بودم؛ در میانه‌ی دعا چراغ‌ها روشن شد و پس از سلام و درود به بزرگان و ائمه ناگهان شعار مرگ بر آمریکا سر داده شد، در حالی که ماهیت دعای کمیل بیان بدی‌های دعاکننده از زبان خود اوست نه پریدن به دیگران.

الوند: حالا ببینیم که این ممیزی کجاها می‌تواند مخرب باشد من با دختر ۱۳-۱۲ ساله‌ام برای دیدن فیلم دختری با کفش‌های کتانی رفتم. در صحنه‌ی از فیلم، دختر را برای بررسی وضعیت بکارت به آزمایشگاه می‌برند دخترم از من سؤال کرد که این دختره چش شده بود و می‌خواستند چه چیزی را ببینند. فیلم برای دختر من پرش ایجاد کرده بود این فیلم یکی از فیلم‌های آموزنده‌ی رسول است؛ کار به خوب و بد فیلم هم ندارم. رسول در کارنامه‌اش فیلم‌های بهتر از این هم دارد. کافی بود که ممیزی با آن فیلم به شکل امروز بر خورد می‌کرد. امروزه امکان این که در مدرسه به چنین پرسش‌هایی پاسخ داده بشود نیست. در مناسبات خانوادگی هم من به عنوان پدر نباید وارد یکسری بحث‌هایی بشوم. من به خانم گفتم که فیلم رسول چنین فضا و صحنه‌ی داشت و این بچه سؤال دارد. فیلم اگر سؤال برانگیز باشد فیلم موفق است. این پرسش‌ها را بالاخره باید یک نفر جواب بدهد. بنشین و با بچه حرف بزن! همین اتفاق بود که رسول را تشویق کرد به مسایل نوجوانان بپردازد. بدبختی ما این است که قهرمانان ما اکثراً ۳۰-۲۰ ساله‌اند. من چند جا تدریس می‌کنم. پیشنهاد کردم جایی درست شود که در آن‌جا بازیگران نوجوان پرورش داده شوند؛ چرا اجازه نمی‌دهند؟! به خاطر این که مسایل و مشکلات این سنین حال ممیزی را بد می‌کند. به نظر من در فرهنگ لغت باید جلوی کلمه‌ی جوان معانی بحران و گرفتاری نوشته شود. یکی از وظایف سینما همین است و شما نمی‌توانید وارد این حیطه‌ها بشوید، چون همان آرمان‌گرایی به قول آقای فخریزاده جلوی پرداختن به واقعیت‌های ملموس را از ما می‌گیرد و ما عملاً ۴۰ درصد از موضوع‌هایی که می‌توانیم به آن‌ها بپردازیم را از دست می‌دهیم.

حتی در ماجرای ضامن آهو من گفتم که ضامن آهو یک عنوان است، من نمی‌توانم پناه آوردن یک آهو را به دامان امام رضا (ع) نشان بدهم، سینما توان آن را ندارد و این کار را نکردم یا به عنوان مثال ازدواج ام حبیب با امام رضا (ع) را به تصویر نکشیدم، چرا که نشان دادن ازدواج یک دختر ۹ ساله با یک مرد ۵۴ ساله در سینما ایجاد شبهه می‌کند؛ توهمبرانگیز است. دوستان این‌ها را متوجه نمی‌شوند و می‌گویند تو در حال تخریب تاریخ هستی، تاریخ این را می‌گوید. من هم می‌گویم تاریخ می‌گوید که می‌گوید! برای خودش می‌گوید! این مدیومی که من دارم به کار می‌گیرم باید توان این کار را داشته باشد. سینما را با کلام قیاس می‌کنند کلام این توان را دارد. فرهنگ شفاهی و بیان این توان را دارد به همین خاطر است که شعرا خیلی بیش‌تر از ما راج و قرب دارند. برای طرح مسایل اسلامی و قرآنی در سینما باید توان لازم را داشت. به قول سعدی که می‌گویند: «گر تو قرآن بدین نمط خوانی / ببری رونق مسلمانی!» دقیقاً مصداق همین است. صحبت‌ها را خلاصه می‌کنم اول این که سینما پدیده‌ی پیچیده است، پیچیده‌تر از مسئله‌ی مانند پول. سینما موجود زنده‌ی است که دست زدن بی‌احتیاط به هر چیزی از آن خطرآفرین است؛ درست مانند علم پزشکی، که حتی مسایل روانی می‌تواند باعث تشدید مسایل جسمی شود. مسئله‌ی دوم این که همان‌طور که از لحاظ علمی با واقعیت کنار می‌آییم و در زمینه‌ی نانو، پزشکی و اتمی پیشرفت می‌کنیم، در مقوله‌ی هنر هم باید بتوانیم با واقعیات کنار بیاییم. این که یک فیلمی ساخته شود و ما این‌گونه تصور کنیم که چون این فیلم با شعارهای روز جامعه منطبق نیست و نمایش آن باعث می‌شود آسمان به زمین بیاید، نادرست است، چرا که در واقعیت هیچ اتفاقی نمی‌افتد، مانند فلان فیلم که پروانه‌ی ساخت آن صادر شد ولی اجازه‌ی نمایش آن صادر نشد، تمام مردم هم سدی آن را دیدند و اتفاقی نیفتاد. استحکام جامعه‌ی ما بیش‌تر از این حرف‌هاست!

آرمان‌خواهان و سینمای واقعی!

صدرعاملی: اگر بررسی ساده‌ی صورت بگیرد و از سال ۱۳۵۷ یک برنامه‌ی ۳۰ قسمتی درست کنیم و ببینیم که از آن سال تا به امروز چه کسانی آمدند و چه کردند، به نتایج خیلی درخشانی می‌رسیم. این که افراد چگونه وارد سینما شدند و حالا دارای چه تفکری هستند، می‌تواند جالب باشد.

فخریزاده: حتی در خود ارشاد ممکن است مسئولی با مسئله‌ی مشکلی نداشتند؛ باشد ولی آرمان‌خواهان خارج از آن حوزه با آن قضیه مشکل داشته باشند و فشار آورند گاهی فشارهایی از بیرون به رسانه‌ی مانند تلویزیون وارد می‌شود. همین کار آخری که من ساختم صحنه‌ی داشت که یک زن چادرش را برمی‌داشت و از دیوار بالا می‌رفت، صدا و سیما هم بدون هیچ مشکلی آن را پخش کرده بود، اما گروه‌های طرفدار حجاب در خارج از تلویزیون فشار آورده بودند که این صحنه توهین به چادر است؛ مگر چادر چیز دست و پاگیری است که آن زن موقع بالا رفتن از دیوار آن را برداشته است؟! البته آن‌ها هم نیت سوئی ندارند، فقط می‌خواهند که حجاب در فیلم‌ها نمود داشته باشد.

الوند: سعدی یکی از مفاخر ماست که در تمام دنیا او را قبول دارند. حال اگر بخواهیم افکار سعدی را به فیلم تبدیل کنیم نتیجه‌اش می‌شود یک فیلم خنثی و حوصله سر بر که منام دارد همه را نصیحت می‌کند. تماشاگر ما از نصیحت شدن خوشش نمی‌آید. درست مانند یک شاگرد و معلم که رابطه‌ی عاطفی با هم دارند ولی شاگرد حوصله‌ی معلم را ندارد. دولت وظایف خودش در قبال مردم را از سینما مطالبه می‌کند. آن‌ها جامعه‌ی ما را منام نمی‌بینند.



سیروس الوند:
سینمای ما
یک سینمای
گرفتار است؛
سینمای
خفت، مبتذل و
عقب‌افتاده نیست

و مبهم معضلات است؛ ضمناً می‌گویند بدترین فیلم ایرانی بهتر است از بهترین فیلم خارجی! راز این جمله چیست؟ اگر شما از نقاط کور و مبهم مشکلات این جامعه فیلم بسازید چون مربوط به همین مردم و همین جامعه است، معلوم است که بهتر از یک فیلم خارجی است.

فیلمسازان و توقعات وزارت ارشاد

الوند: هر فیلمی سندی است که از واقعیت‌های جاری زمان حال خبر می‌دهد. شما اگر روزی فیلم یک بار برای همیشه را ببینید متوجه می‌شوید که در یک مقطعی جوانان ایرانی خودشان را می‌کشتند تا به ژاپن بروند و عملگی کنند. می‌فهمید که یک زن جنگ‌زده چه قدر در تهران بی‌پناه و سقط جنین چه مسئله‌ی بوده است. هر فیلمی سندی دارد. فیلم همسر فخییم‌زاده می‌گوید که مرد ایرانی تا ابد ظرفیت پذیرفتن توانایی‌های زن را ندارد که مسئله‌ی تاریخی است و ربطی صرفاً به این دوره ندارد. اولین خصیصه‌ی یک فیلم خوب این است که ببینیم آیا می‌تواند خبری برای نسل‌های بعدی داشته باشد؟! کما این که فیلم‌های خوب و قدیمی مانند گاو از یک مقطعی به ما گزارش می‌دهند. چگونه است که فیلم کامبوزیا پرتوی که البته فیلم خوبی بود در انتخاب فیلم برای اسکار ناگهان جای فیلم چهارشنبه‌سوری را می‌گیرد؟! انگار ناگهان رأی‌ها تغییر می‌کند. برای من این نکته بسیار سؤال‌برانگیز است! در چنین شرایطی من فیلمساز چه کار باید بکنم؟! وقتی این واقعیت را می‌بینم از خودم می‌پرسم که آیا شخصی مانند اصغر فرهادی مسیر خود را تغییر نمی‌دهد و از واقع‌گرایی خارج نمی‌شود؟! کما این که مسیرش را عوض کرد! من به عنوان یک فیلمساز چه قدر تشویق می‌شوم که بروم و یک بار برای همیشه را بسازم؟! آقای داوودنژاد چه قدر تشویق می‌شود که نیاز را ادامه بدهد؟! این‌ها همه نوعی تخریب پنهان است! همه تله‌فیلم را در ۱۵ - ۱۲ روز می‌سازند! من تله‌فیلم را ۳۸ روز فیلمبرداری و دو ماه و نیم تدوین کردم؛ گفتند فلانی دیوانه است! آدم که برای تله‌فیلم نمی‌رود میرشکاری و چشم‌آذر را بیاورد. ۷۰ میلیون به من بودجه دادند، ۱۲۵ میلیون خرج فیلم شد! چرا؟ چون با خودم فکر کردم این هم به هر حال فیلم من است. اگر روزی کسی فیلم من را دید بگوید الوند این فیلم توست.

دینامیت‌گذاری فرهنگی؟!

لطفی: آقای داوودنژاد، شما به عنوان کسی که در چند سال اخیر فیلم‌هایی با مضامین جدید ساخته‌اید لطفاً به این سؤال پاسخ دهید که چگونه در سینمای آمریکا دروغ‌های بزرگ به قدری زیبا نمایش داده می‌شود که من مخاطب آن‌ها را باور می‌کنم، اما برای مثال سینمای دفاع مقدس ما نمی‌تواند واقعیت جنگ را به شکل باورپذیری به مردم ارائه کند؟! حتی در پروژه‌هایی که با بودجه‌های آن‌چنانی و بهترین امکانات ساخته شده، باز هم در خلق برخی صحنه‌ها ضعیف و ناتوان عمل شده است.

داوودنژاد: بهترین فیلم‌هایی که آمریکا را نقد کرد مانند آمریکایی هستند ضد آمریکایی‌ترین فیلم‌ها هم آمریکایی هستند. این یعنی چه؟! یعنی زبان شما قفل ندارد چون سینما یک راز دارد. این راز را می‌شود افشا کرد اما هر کسی نمی‌تواند آن را بفهمد. شما تا نتوانید زمان حال ساده را به‌طور زنده و قابل باور بازسازی کنید نمی‌توانید فیلمتان را باورپذیر کنید. سینمای آمریکا به دلیل اتکای به یک فرهنگ هنری به این‌جا رسیده است. شما در آمریکا باید شعر، موسیقی و هنرهای تجسمی را ببینید و بعد سینما را ببینید. در آمریکا خیابانی است - به طول از میدان تجریش تا میدان راه‌آهن - به نام برادوی که در دو طرف آن تئاتر وجود دارد. آن‌جا تئاترهایی هست که ۴۰ سال دارد اجرا می‌شود. بینوایان ۴۰ سال است که اجرا می‌شود نسل‌ها می‌روند و می‌آیند ولی تئاترها هم‌چنان اجرا می‌شوند، یعنی آن‌ها یک مجموعه فعالیت فرهنگی دارند که این مجموعه زمانی که دست به دست هم می‌دهد و وارد سینما می‌شود سنت‌های خود را با خود می‌آورد. در نتیجه آمریکایی دروغ را طوری می‌گوید که شما می‌توانید باور کنید، ولی ما در این‌جا دربارهی زمان حال ساده‌ی خودمان نمی‌توانیم حرف بزنیم چون هم‌زمان حال ساده‌ی خودمان می‌رسد به واقعیت جاری و در واقعیت جاری رد پای کسانی که این واقعیت را چه خوب و چه بد سامان داده‌اند دیده می‌شود! اگر خوب‌ها را بگوییم عیبی ندارد، اما دوست ندارند بدی‌ها دیده شود. من از این نکته می‌پرسم به همان موضوعی که قبلاً به آن اشاره کردم و می‌خواهم روی آن اصرار کنم که تعمدی در این دینامیت‌گذاری فرهنگی وجود دارد؛ خیلی هم آشکار است. شما می‌گویید آرمان خواهی! آرمان خواه‌تر، ایدئولوژیست‌تر و مسلمان‌تر از بنیانگذار انقلاب اسلامی که دیگر نداریم! ایشان می‌گوید کار هنر، پرداختن به نقاط کور

نکته‌ی دوم، آقای صفار هرنندی که من خیلی دلم می‌خواهد ایشان را ببینم، در همان مقطعی که تصمیم به دیدن ایشان داشتم و سه بار هم تقاضا کردم که ایشان را ببینم و گفتند که وقت ندارند، ۴ ساعت وقت گذاشتند و رفتند سر فیلم آقای دهنمکی، در حالی که من فقط یک ربع ساعت می‌خواستم ایشان را ببینم؛ دست کم من معاونان و وزرای قبلی را به راحتی می‌دیدم. من فیلمسازم و ۴۰ سال است که دارم کار می‌کنم؛ از سال ۱۳۴۹ حرفه‌ام این است. ایشان نکته‌ی می‌گوید راجع به رفتن خانم فراهانی؛ من کاری ندارم کار بدی است یا خوب، دست کم خاصیت آن این است که می‌گویند یک بازیگر ایرانی در این فیلم بازی کرده است، من از قرارداد ایشان خبر دارم که در آن قید شده من یا باید حجاب داشته باشم یا موی مصنوعی روی سرم باشد! به راحتی آقای فراهانی می‌تواند نسخه‌ی این قرارداد را بیاورد تا در نشریه‌تان چاپ کنید. ایشان عنوان می‌کند که فراهانی قانون را زیر پا گذاشته و هر که قانون را زیر پا بگذارد زیر پا له می‌شود. چگونه است که برای ۲ فیلم که پروانه‌ی ساخت دارد خود آقای هرنندی قانون را زیر پا می‌گذارد؟! مگر فیلم سنتوری پروانه‌ی قانونی ندارد؟! یکی هم فیلم تردست آقای سجادی که البته فیلم خوب آقای سجادی نیست. من و آقای حسن ورزیده از طرف کانون کارگردانان مأمور شدیم به درخواست آقای اربابی برویم فیلم را ببینیم و راجع به آن نظر بدهیم. رفتیم و فیلم را دیدیم، یک سیاه‌پوشی را هم تنظیم کردیم و آقای سجادی هم چند دقیقه فیلمش را کوتاه کرد؛ مسئله سانسور نبود و همکاریش از او می‌خواستند. این صورت‌جلسه هم شده است، یعنی حذفیات من، اربابی و ورزیده را آقای سجادی پذیرفتند. حتی این حذفیات هم منجر به صدور پروانه نشد! سنتوری هم همین‌طور! مطلب دیگر این که آقای هرنندی گفته‌اند که سینماگران ما هیچ کاری در ارتباط با امام رضا (ع) نکردند. این مطلب را به‌تازگی گفتند. ایشان از خودشان و وزارتخانه‌ی خودشان این سؤال را نمی‌کنند که دست کم در رژیم گذشته فیلم یا ضامن آهو را پرویز کیمیای با بودجه‌ی دولتی ساخته که یکی از درخشان‌ترین فیلم‌های ما در ارتباط با امام رضا (ع) است، اما چرا ایشان که این همه بودجه و امکانات و اختیارات دارند چنین کاری نکردند؟! آن وقت توقع دارند فیلمسازان ما با بودجه‌ی خصوصی این کار را انجام دهند، یعنی وظایف خود را به گردن ما می‌اندازند و این را ضعف ما قلمداد می‌کنند. وقتی که من به عنوان یک فیلمساز این نکات را می‌بینم، وقتی که وزارتخانه‌ی کشورم از من حمایت نمی‌کند، امنیت روحی و روانی و اعتماد به نفس از من سلب می‌شود. منظور من مسایل مالی نیست، من ۲ بار با بودجه‌ی خودم فیلم ساختم و زندگی‌ام شد صفر؛ دو سال با حقوق زخم زدن زندگی کردیم، اما با این حال هنوز ایستادم و کار می‌کنم. زیبایی کار ما همین است. به خاطر همین بود که در ابتدای جلسه گفتم من به نتیجه‌ی این جلسات امیدوی ندارم؛ قصد من پایین آوردن شأن جلسه نیست، به قول شاملو «به خوب امید و از بد گله ندارم»! دخترم دانشجوی ادبیات است ولی تنها چیزی که در دانشگاه راجع به آن صحبت نمی‌شود از نیما یوشیج به بعد است. مگر می‌شود این همه شاعر را ندید؟! می‌شود شاملو و فروغ و نیما و اخوان را ندید؟! یا وقتی دیده می‌شوند که می‌میرند؟! غیر از شعر موزون و کلاسیک شاعران تاریخی ما در دانشگاه چیزی برای بچه‌ها نمی‌گویند و وقتی خود این دانشجویان یک شاعر را به دانشگاه دعوت می‌کنند، با بگیر و ببند

مواجه می‌شوند! گاهی اوقات شاعر بدبخت را به دانشگاه راه نمی‌دهند.

کی از خواب برمی‌خیزیم؟

لطیفی: آقای سعید سهیلی در یکی از این جلسات حرف جالبی زدند؛ ایشان گفتند که اگر قرار باشد سوژه‌ی گنج قارون دوباره ساخته شود، اگر حجاب بازیگران رعایت و صحنه‌های رقص و آواز آن حذف شود پروانه‌ی ساخت و نمایش می‌گیرد.

اوند: خیلی از فیلم‌های فارسی گذشته که زاد و ولد طبیعی آن جامعه هم بود در حال ساخته شدن است، در حالی که حاصل زاد و ولد طبیعی این جامعه نیستند! فقط برخی صحنه‌های آن‌ها حذف می‌شود و چه‌بسیا گاهی مبتذل‌تر هم است. هر ۲-۳ ماهی یکی از این فیلم‌ها داریم؛ ولی شما به محض این‌که می‌خواهی به جامعه‌ات نگاهی بیندازی تمام آن ممیزی‌ها روی سرت هوار می‌شوند.

آذین: همه‌ی این صحبت‌ها به معنی این است که دیگر نمی‌شود بچه‌های بد، بچه‌های زخمی و زندگی زخمی ساخت و صرفاً باید بچه‌های الکی‌خوش، بچه‌های پاستوریزه و زندگی عاشقانه‌ی هندی ساخت؛ جای تأسف دارد! آیا متولیان فرهنگ و سینما و سینماگران متمهد هنوز هم نمی‌خواهند از خواب برخیزند؟!

اوند: بهتر است بگوییم دیگر نمی‌شود بچه‌های واقعی ساخت! **صدرعاملی:** تا به حال اتفاق نیفتاده یک عاشقانه‌ی خوب و واقعی بین یک دختر و پسر ساخته شود. کاربرد فیلم عاشقانه چیست؟ کاربردش این است که وقتی تماشاگر آن از سینما بیرون می‌آید، دلش می‌خواهد ازدواج کند یا اگر هم نخواهد ازدواج کند، بیش‌تر تشویق شود. من الآن مدتی است که دنبال مجوز ساخت داستانی با موضوع اعدام یکی از همین زورگیرها هستم که چند وقت پیش اعدام شد. او در نوجوانی اذان هم می‌گفته. فیلم از صحنه‌ی اعدام او شروع می‌شود. در اول فیلم که طناب به گردن او می‌اندازند همه هلهله و شادی می‌کنند، ولی وقتی که طناب کشیده شد همه می‌گریند چرا که همه در شکل‌گیری و تبدیل شدن یک جوان سالم و استاندارد به یک زورگیر مقصردند. وقتی توانی این‌گونه کار و تصویر بکنی، جامعه از من فیلمساز خیلی جلوتر است.

لطیفی: به عنوان جمع‌بندی اگر آقایان مطالبی دارند بفرمایند **فخیم‌زاده:** من احساس می‌کنم گروه‌ها و مسئولان از سینما وحشت بی‌جا دارند. مایکل مور فیلمی درباره‌ی جورج بوش ساخت و بدترین انتقادها را از او کرد. فیلم را خیلی‌ها دیدند و استقبال زیادی هم از آن شد، ولی با این حال مردم باز هم به بوش رأی دادند. غرض این که با اکران بعضی از فیلم‌ها که برخی از به نمایش درآمدن آن‌ها وحشت دارند، هیچ اتفاقی نمی‌افتد!

داوودنژاد: به نظر من داشتن یک سینمای بدون سانسور بیش‌تر از این که امنیت جامعه را تهدید کند، آن را تضمین می‌کند، چون دیدن این فیلم توسط تماشاگر این باور را به وجود می‌آورد که او در جامعه‌ی زندگی می‌کند که در آن می‌شود راست گفت و از زندگی کردن در چنین جامعه‌ی ناراحت نمی‌شود و به آن اعتراض هم نمی‌کند. سانسور تنها امنیت را زیر سؤال می‌برد.

لطیفی: با سپاس فراوان از حضور شما عزیزان در این جلسه و با تشکر از وقتی که برای بررسی مباحث به چالش کشیده شده، به مجله دادید ■